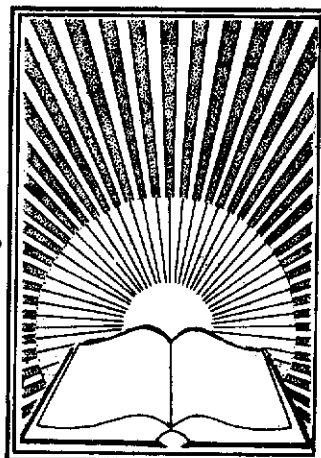


# تفسیر سوره ملک



شہید آیت اللہ مرتضیٰ مطہری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این سوره مبارکه به اعتبار نخستین آیه آن، سوره «ملک» نامیده شده، و در آن مسائلی مورد بحث و بیان قرار گرفته که با کلمه «ملک» تناسب دارد، سوره با این جمله آغاز می شود:

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلِكُ» ملک یعنی سلطه و اقتدار.

انواع قدرتها، نیروها، توانائیها در عالم وجود دارد، و شکی نیست که هر موجودی در حد خود و ظرفیت خودش، از یک قدرت و توانائی، اقتدار و بالأخره از یک حدی از سلطه برخوردار است، اگر مورچه ای را در نظر بگیریم، این مورچه هم، در حوزه عمل خودش دارای یک حدی از قدرت و توانائی است.

بلکه اگر هر ذره ای را در عالم وجود نظر بگیریم، مظهر یک نوع قدرت و اقتدار است قبلاً کسی گمان نمی برد که چه قدر قدرت در داخل یک ذره - مثل اتم - ذخیره باشد، و حالا با پیشرفت علوم بشر بدان پی برده است.

و بطور کلی می توان گفت که: وجود، مساوی با قدرت و توانائی و اقتدار است و لکن در مباحث باب توحید، انسان به این نکته باید پی ببرد که: هر موجودی هر اندازه قدرت داشته باشد، در عین حال هم خودش و هم قدرتش، در اختیار ذات مقدس پروردگار است یعنی هیچ قدرتی نمی تواند در مقابل قدرت لایزال الهی عرض اندام کند، و زمام همه امور و قدرتها و اقتدارها در اختیار اوست.

مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در مقدمه منظومه حکمت گوید: «أزمة الأمور طراً بیده والکل مستمدة من مدده» یعنی اولیای تو علم یقینی دارند و می دانند که زمام همه کارها در

دست و اختیار توست. (۱)

پس معنای کلمه «بیده الملك» این شد که: همه ملک‌ها و همه قدرتها و همه اقتدارها در قبضه اوست، در دست اوست، و هیچ قدرت مستقلی در عالم، وجود ندارد که در قبال قدرت الهی، قدرتی شمره شود.

البته در چگونگی نسبت و سنجیدن قدرت و ملک الهی، با قدرت انسانها سه نظریه وجود دارد:

الف - هیچ موجودی دارای هیچ نوع قدرتی نیست و اصلاً هیچ موجودی قدرتی ندارد و نظام عالم فقط نمایش بی اساسی بر پایه توهم قدرت است، و فقط قدرت از آن ذات مقدس الهی است، این نظریه اشاعره است.

ب - خدا از خود قدرتی دارد و موجودات هم هر کدام برای خود قدرتی دیگر دارند، و این قدرتها در مقابل قدرت خداوندی استقلال دارند.

ج - هر موجودی در حد خود و اندازه خود از مقدار قدرتی برخوردار است و لکن خود او و قدرتش در قبضه قدرت الهی هستند.

این نظریه حد متوسط و بین‌الامرین می‌باشد.

و می‌توان گفت که آیه شریفه، نظریه سوم را تأیید می‌کند که: تمام قدرتها در قبضه اقتدار او است و هیچ قدرتی را نمی‌توان در مقابل قدرت او به حساب آورد هر چند که این قدرتها واقعاً وجود دارند.

«تبارک الذی»

کلمه «تبارک» از همان ماده «برکت» مشتق شده است. برکت فزونی خیر است یعنی آنجائی که خیری وجود دارد وقتی می‌گوئیم که برکتی در این جا هست، یعنی این خیر فزونی گرفته است. مثلاً اگر می‌گویند: عمر فلانی یا مال فلانی برکت دارد، معنایش این است که: مال یا عمر خیر است و این خیر فزونی گرفته است. و یا هنگام دعا نسبت به یکدیگر گفته می‌شود: «بارک الله لك» معنایش این است که خداوند خیر را در باره تو افزون گرداند.

حال مجموع این جمله را به دو گونه می‌توان معنا کرد:

یکی اینکه: افزون است خیر و برکت خداوند، یعنی خداوند متعال که منبع همه قدرتها

و نیروهاست خیرات و برکات او فزون در فزون است.

این نحوه معنی کردن در صورتی درست است که فعل ماضی (تبارک) را به همان صورت ماضی بودن معنی کنیم.

احتمال دوم این است که: این جمله بصورت یک «شعار» باشد نه جمله خبری، یعنی: فزون باد خیر و برکت آن کسی که تمام سلطه‌ها و قدرتها در اختیار اوست.

البته «فزون باد» به معنی دعا نیست تا گفته شود که دعا در حق خداوند متعال معنی ندارد، بلکه جملات انشائی گاهی جنبه شعاری دارد و بیانگر احساسات شخص است و در واقع با این جمله احساسات خودمان را در باره او بیان می‌کنیم، مثل آیه شریفه: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱) که کلمه تبارک در آیه هم به احتمال قوی جنبه شعاری دارد. البته پر واضح است که شعار در لسان الهی - بخلاف شعار انسانها - مبین مصالح و یا حقایق است.

### «و هو علی کل شیء قدير»

و بر هر چیزی تواناست یعنی در قدرت او محدودیتی نیست. و این دو آیه ظاهراً مقدمه است برای آیه بعدی که می‌فرماید: «الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً».

یعنی آنچه که بعداً می‌گوئیم (آفرینش مرگ و زندگی) خیال نکنید به این دلیل است که ملک و اقتدار در دست پر قدرت او نیست و یا او بر هر چیزی توانا نیست. بلکه مسأله، مسأله حکمت بالغه است نه مسأله عجز و ناتوانی، (العیاذ بالله).

### «الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً»

آن که - بر اساس یک حکمت - نظام مردن و زنده بودن را آفرید، آن که هم مرگ را آفرید و هم حیات و زندگی را.

در اینجا مفسرین بحثی را مطرح کرده‌اند، که «خلق الموت والحیوة» یعنی که خدا هم مرگ را آفرید و هم حیات و زندگی را، این سؤال پیش می‌آید که حیات امری است وجودی و قابل آفرینش ولی مرگ، نیستی و فقدان حیات است، و نیستی و عدم هم که قابل آفرینش نیست، همچون نور و ظلمت، که نور امری است وجودی و قابل خلقت ولی ظلمت، نبود نور است پس قابل خلق و ایجاد نخواهد بود، پس چرا در این آیه شریفه دارد که خداوند متعال هم حیات را آفرید و هم مرگ و نیستی را؟

این سؤال دو جواب دارد:

یکی اینکه: عدم و نیستی هائی که از نوع عدم و ملکه باشند، بالتبع قابل آفرینش است، یعنی به تبع وجود می تواند ایجاد گردد.

و دیگر اینکه: مرگ در بیان قرآن صرفاً نبودن حیات و نیستی، نیست، بلکه تطور است یعنی انتقال از نوعی حیات به نوعی دیگر از حیات، و در واقع تولدی از حیاتی به حیات دیگر.

خداوند متعال در سوره واقعه آیه ۶۰ می فرماید: «نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم و ننشکم فیما لا تعلمون».

ما مرگ را مقدر کردیم - مرگ قضا و قدر و تقدیر ماست - و ما در این جهت مغلوب نیستیم یعنی از روی اراده و غلبه خود این کار را کردیم برای اینکه شما را تبدیل کنیم به مثل شما و برای اینکه شما را انشاء - خلق - کنیم و بوجود آوریم و منتقل کنیم به جهانی که آن جهان را نمی شناسید.

یعنی از نظر شما که در این دنیا هستید، مرگ، فنا و نیستی و تمام شدنی تلقی می شود، در حالی که در واقع و نفس الامر، مرگ، نیستی و تمام شدن نیست، بلکه انتقال از نشئه ای به نشئه دیگر و از عالمی به عالم دیگر است.

پیغمبر اکرم (ص) در اوائل بعثت هنگامی که عده ای - ظاهراً بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بودند - دور حضرت جمع شده بودند فرمودند: «کما تنامون تموتون و کما تستیقظون تبعثون» به همانگونه که می خوابید، می میرید، و به همانگونه که از خواب بیدار می شوید، مبعوث و زنده می گردید یعنی مرگ جزیک خواب و بعثت و حشر روز قیامت جزیک بیداری بعد از خواب طولانی برای بشر نیست. (۱)

و همان طوریکه خوابیدن، نیستی و فنا نیست، مردن هم نیستی و فنا نمی باشد، کما اینکه می فرماید: خلقتکم للبقاء لا للفناء. (۲)

چرا مرگ و زندگی را آفرید؟  
بر اساس یک حکمت و فلسفه،  
آن حکمت و فلسفه چیست؟

(۱) کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۶۱

(۲) غررالحکم ج ۱ ص ۲۹۷

### «لَبِّلُوكُمْ اَبِكُمْ اِحْسَنَ عَمَلًا»

برای اینکه شما را بیازماید، که کدام یک از شما از نظر عمل بهتر و نیکوکارتر هستید، و به عبارت دیگر برای آزمودن نیکوکاری شما.

خدا چگونه آزمایش می کند؟

این مطلب را در جای دیگری هم گفته ایم که آزمایش به سه گونه است:

**الف -** آزمایشی که یک انسان دیگری را درباره چیز دیگر، می کند، برای اینکه خودش به حقیقت امر واقف گردد، مثلاً می خواهید کسی را در کاسبی خود شریک خود کنید، و او را درست نمی شناسید، او را تحت آزمایش و امتحان در می آورید، برای اینکه می خواهید ماهیت امر بر شما معلوم شود.

پرواضح است که امتحان در این معنای خودش در مورد ذات حق، قابل تحقق نیست، چون چیزی بر ذات احدیت پوشیده نیست تا با امتحان روشن شود.

**ب -** کسی را مورد آزمایش قرار می دهید و لکن نه برای اینکه مطلبی برای شما معلوم شود، بلکه برای اینکه طرف را آگاه کنید که شما از واقع امر اطلاع دارید، ولی قبل از اینکه او را در معرض امتحان قرار دهید، اگر به علم خودتان عمل کنید او خیال می کند که شما درباره او ظلم و تبعیض روا داشته اید مثلاً معلمی که در تمام سال با شاگردها سروکار دارد، قبل از امتحان کاملاً می داند که کدام دانش آموز یا دانشجو چه نمره ای را استحقاق دارد و دانش آموز و دانشجوی دیگر کدام نمره را، ولی دانش آموز یا دانشجو برحق خود واقف و آگاه نیست.

لذا اگر قرار باشد که معلم براساس علم خودش نمره بدهد، مورد اعتراض قرار خواهد گرفت هم از طرف محصلی که نمره کم گرفته و نمره بیشتر می خواهد و هم از طرف محصلی که نمره خوب گرفته و ادعای استحقاق نمره بیشتر و بالاتر دارد.

ولی وقتی پای امتحان بکار آمد، دیگر زبان معترض بسته می شود و در می یابد که به مقدار استحقاق و معلوماتش نمره بدست آورده است.

**ج -** آزمایش پرورشی، یعنی انسان را در کوره بلا یا شدائد و گرفتاریها و بر سر راهی ها و سختیها قرار می دهند تا استعدادهای درونی و فطری او بروز کند بطوری که اگر این آزمایش نباشد او در حد «خامی» و «بالقوه» بودن باقی می ماند. پس این نوع آزمایش تکمیل کننده است و قوای خام انسانی را به مرحله بهره وری و استفاده می رساند.

آزمایش الهی در باره بندگان از این نوع بوده و بالنسبه به انسانها خصلت تکمیل کنندگی

دارد و آیه «لیبلوکم ایکم احسن عملاً» ناظر به این معنی است.

و در حدیث وارد شده که: اگر خداوند متعال بنده‌ای را دوست داشته باشد او را در دریای گرفتاریها و شدائد فرو می‌برد (۱) به همانگونه که بخواهند به فردی شناوری یاد بدهند، او را در میان آب فرو می‌برند، چون کسی نمی‌تواند فقط با خواندن کتاب فن شنا، و بیرون از آب، شناوری بیاموزد بلکه باید در آب بیفتد و تلاش کند و دست و پا بزند و احیاناً به حالت غرق بیفتد و آب توی حلقش برود، آن وقت است که فن شناوری را یاد گرفته و خواهد توانست گلیم خود را از آب بیرون برد.

بنابراین «لیبلوکم ایکم احسن عملاً» معنایش این است که: انسان، تادر این دنیا - که دار عمل است، عالم موت و حیات است، عالمی که موت و حیاتش با یکدیگر آمیختگی دارد - واقع نشود، و از نظر عمل مورد آزمایش نگیرد به آن کمالی که باید برسد، نمی‌رسد.

و اساساً محال است که انسانی در بدو تولد کامل به دنیا بیاید، چون کمال انسان با عمل تحقق می‌پذیرد، و در ابتدای تولد مثل آن غنچه‌ای است که در بهاران شکوفه می‌زند و بعد از طی زمان و با گذشتن از مراحل تبدیل به میوه می‌گردد، منتها رشد انسان بوسیله اعمال و نیات صالح و بوسیله معرفتها و افکار اوست.

پس خدای متعال موت و حیات، زندگی و مردگی را آفرید برای اینکه شما را در آزمون نیکوکاری قرار دهد.

### «ایکم احسن عملاً»

این تعبیر، هم نظر مفسرین را جلب کرده و هم روایات روی آن تکیه کرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: خدا این نظام مرگ و زندگی را - که همان نظام طبیعت است - از آن جهت آفرید که شما را در آزمون نیکوترین عمل قرار دهد، و نفرمود: «لیبلوکم ایکم اکثر عملاً» که شما را در آزمون بیشترین عمل قرار دهد.

اگر تعبیر چنین بود: «لیبلوکم ایکم اکثر عملاً» تکیه روی کمیت بود، ولی وقتی گفت «لیبلوکم ایکم احسن عملاً»، تکیه روی کیفیت است.

از ما عمل می‌خواهند و ما در عمل هم می‌توانیم زیاد عمل بکنیم و هم می‌توانیم بهتر عمل بکنیم یعنی چگونگی عمل ما بهتر باشد، مثلاً در سخن گفتن، آیا زیاد حرف زدن هنر

است؟ یا نیکو حرف زدن؟ ممکن است انسانی ده ساعت پشت سرهم حرف بزند و هیچ محتوایی نداشته باشد، ولی دیگری فقط دو دقیقه حرف بزند و همه اش محتوی باشد، این دو دقیقه حرف می زند که ده ساعت می توان آنرا شرح داد، و او ده ساعت حرف می زند که یک دقیقه نمی شود از او خلاصه گرفت این فرق میان کمیّت و کیفیت است.

خدا انسان را مورد آزمون بهترین عمل قرار داده است نه آزمون زیادترین عمل.

برخی از به اصطلاح زاهدان که زمانهای قدیم وجود داشتند تکیه شان روی بیشترین عمل بود با همدیگر مسابقه می گذاشتند یکی می گفت مثلاً من در شبانه روز چند صد رکعت نماز می خوانم و دیگری می گفت من بیشتر از این مقدار می خوانم، در حالی که ممکن است کسی دو رکعت نماز بخواند و ارزشش بیشتر باشد از هزارها رکعتی که دیگری می خواند، فلذا در قرآن مجید آمده است «لیلوکم ایکم احسن عملاً» و فرموده: «اکثر عملاً»، چون «احسن عملاً» به معنی «اصوب عملاً» است یعنی عملی از انسان خواسته می شود که از نظر صواب بودن و کیفیت، درجه اش بالا باشد.

کدام عمل از نظر کیفیت، درجه بالاتری دارد؟

عملی که از نظر روح، معنی، صداقت، معرفت خدا و اخلاص عمل، دارای ابعاد وسیعتری باشد.

در کتاب اصول کافی روایتی بدین مضمون است که: یکی از ملائکه، عابدی را در دامنه کوهی می بیند که آنی از عبادت خدا فارغ نمی شود، بعداً این ملک بر باطن عابد و جزا و پاداش او آگاهی پیدا کرده و مشاهده نمود که پاداش و جزای اندکی دارد، تعجب کرد که چنین انسان عابدی چرا پاداشش این قدر کم است!!

از خداوند متعال سؤال کرد: پروردگارا چرا پاداش این عابد، بدینگونه است؟ وحی نازل شد: بصورت انسانی مجسم شو و مدتی با او باش تا از نزدیک او را بشناسی و امتحان کنی آن وقت ما جواب ترا می دهیم.

ملک بصورت انسانی در آمد و به نزد او رفت، او همچنان مشغول عبادت بود مدتی گذشت تا توانست با او انس گرفته و باب سخن را باز کند.

روزی ملک در حالی که نگاه خود را به آن درّه و دشت سبز و خرم انداخته بود گفت: عجب جای با صفائی است، چه جای خوبی برای عبادت است، عابد جواب داد: بله خیلی جای خوب و مناسبی است ولیکن همیشه غصه ای در دلم هست که خیلی ناراحتم می کند.

ملک گفت: چه غصه‌ای داری؟

عابد: ای کاش خدا الاغش را اینجا می فرستاد تا برایش می چراندم (۱)  
ملک جواب خود را یافت و فهمید که چرا عبادتهای این مرد، پیش خدا بی بهاست،  
فهمید هر چند این مرد عبادت می کند ولی شناختی در کارش نیست، و عمل بی معرفت هم  
ارزشی ندارد.

انسانی که خدائی را عبادت می کند که آن خدا الاغی دارد، مثل آنهایی است که  
می گفتند:

خداوند هر شب جمعه از آسمان برین به آسمان دنیا پائین می آید، و از آسمان دنیا هم  
روی زمین می آید، و بعد روی پشت بامشان مقداری جومی ریختند، که اگر خدا با الاغ آمده  
باشد، الاغ بی جونماند.

پس یکی از اموری که ارزش عمل را از نظر کیفیت بالا می برد، شناخت و معرفت  
است.

ولذا در دعاها و زیارات خیلی آمده است که: «من زارالحسین (ع) عارفا بحقه» هر کس  
حسین (ع) را زیارت کند در حالی که عارف به حق او بوده و او را بشناسند چنین و چنان  
است. (۲)

پس اول شناخت لازم است، و اینکه بعضی، اشکال و شبهه می کنند که مگر می تواند  
یک قطره اشک برای امام حسین (ع)، این قدر ارزش داشته باشد؟ اینها ندانسته اند که ممکن  
است، فردی آنقدر برای امام حسین (ع) بگرید که از اشکهای او استخری پر شود و هیچ ارزشی  
هم نداشته باشد، ولیکن فردی دیگر به اندازه بال مگس برای این امام مظلوم اشک می ریزد که  
دارای ارزشی والاست.

بنابراین یکی از چیزهایی که عمل انسان را «احسن» می کند، یعنی درجه عمل را بالا  
می برد و صواب و حقانیت عمل را بیشتر می کند معرفت خداوند متعال است، همان معرفتی که  
برای خود انسان نیز هیبت و خشیت می آورد.

و درباره پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار سلام الله علیهم رسیده است: که وقتی آماده

(۱) کافی، ج ۱ ص ۱۱ کتاب العقل والجهل

(۲) بحار ج ۱۰۱ ص ۱۸ باب ۳



نماز می شدند، حالت خاصی پیدا می کردند، و نقل شده است که امام مجتبی (علیه السلام) وقتی مهیا می شدند برای وضو گرفتن، دیگر رنگ در چهره مبارکشان باقی نمی ماند و موقمی که از علت این حالت سؤال می کردند، حضرت می فرمود: شما انسانها اگر بخواهید به حضور صاحب قدرت و صاحب سلطه ای بروید چگونه خود را جمع و جور می کنید؟ می دانید به حضور چه مقام عظیمی می روم؟ و در محضر چه ذاتی می خواهم حاضر شوم» (۱) و این حالتهاست که حد معرفت و درجه شناخت را نشان می دهد.

دو رکعت نمازی که با چنان حضور و معرفتی خوانده شود، برابر، بلکه بالاتر است از میلیاردها رکعت نمازی که دیگران، بدون معرفت و شناخت می خوانند.

صدقه ای هم که در راه خدا داده می شود از نظر خلوص نیت و مراتب معرفت متفاوت است، یک وقت کسی خدمتی به جامعه انجام می دهد، صدقه ای می دهد، از مال خود بذل و بخشش می کند ولی در دل خود هزارگونه غرور و توجیهاات کاذب شیطانی دارد، این من هستم با مال خودم، از کد یمین و عرق جبین خودم، از دسترنج خودم، جان مردم را نجات می دهم، چنین می کنم و چنان می کنم.

ولکن فرد دیگری هم هست که اساساً برای خود هیچ ارزشی قائل نیست و در ته دلش خوشحال و شکرگذار است که خدا او را واسطه قرار داده تا به مردم خدمت کند و حالتش حال کسی است که شخص دیگری صدقه داده و این فقط مأمور رساندن بوده است و همیشه این امتتان را دارد که وسیله چنین کار خیری قرار گرفته است.

چرا صدقه سر و مخفی، اجرش از صدقه علنی بیشتر است؟

برای اینکه صدقه سر از نظر کیفیت بالاتر است و انسان طوری صدقه می دهد که به اصطلاح معروف، یک دست که صدقه می دهد، دست دیگرش آگاه نمی شود حتی خود طرف متوجه نمی شود که به او چه داده شده است.

در حالات ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که گاهی کسانی از افراد خاندان خودشان و یا بنی هاشم بودند که اگر ائمه اطهار (ع) مستقیماً می خواستند به آنها کمک کنند، احساس حقارت می کردند، لذا امام (علیه السلام) ما یحتاج آنها را به افراد دیگر می سپرد و به آنها سفارش می کرد از طرف خودت بده و اسم ما را نبر، حتی گاهی اوقات اتفاق می افتاد که از

امام (علیه السلام) پیش این افراد واسطه گله می کردند که شما بیگانه ها بما می رسید ولی این پسر عموهای ما به ما رسیدگی نمی کنند. اینها همه به کیفیت عمل به جنبه «احسن عملا» و جنبه «اصوب عملا» بر می گردد.

از این بالا تر مسئله منت است، در دعای مکارم الاخلاق می خوانیم: «واجر للناس علی یدی الخیر ولا تمحقه بالمن» (۱) خدایا خیر را به دست من برای مردم جاری کن و با منت گذاشتن من، اثرش را از بین مبر، یعنی اگر تفضل الهی نباشد، ثواب خیر بوسیله منت گذاشتن از بین می رود.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی» (۲) یعنی اگر کار خیر بکنید و بعد با منت و ایذاء روح طرف را خرد کنید، تمام آن عمل بی ارزش خواهد بود.

در هر حال بطور کلی ارزش عمل وابسته به درجه خلوص عمل است، یعنی صرف لله وفی الله بودن و اینکه انسان هیچ غرض شخصی نداشته باشد، حتی در اعماق قلبش هم علاقه نداشته باشد که مردم از آن اطلاع پیدا کرده و او را ستایش کنند.

و در حدیث آمده است که وقتی از اخلاص عمل می پرسند که اخلاص عمل چگونه است؟ امام (ع) می فرماید: اخلاص عمل به این نحو است که این جور نباشید که اگر مردم از اعمال حسنه شما اطلاع پیدا کنند خوشحال شوید. (۳)

چه بسا آتهائی که خوف دارند از اینکه شرکی در عملشان وارد شود، از اطلاع مردم وحشت دارند و ناراحت می شوند بلکه در حدیث است که «الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل» (۴) نگاهداری عمل، از خود عمل سخت تر است یعنی ممکن است عملی در ابتداء از روی خلوص نیت صادر شود ولی بعدها در اثر بازگو کردن از خلوص بیفتد و شرک وارد آن شود. پس بنابراین بیانی که در باره معنی اخلاص عرض کردیم معنی آیه شریفه: «لیبلوکم ایکم احسن عملا» این است که شما را در آزمون توحید در عمل قرار بدهیم، در آزمون توحید در عبادت قرار بدهیم، زیرا اگر انسان دوست داشته باشد، عملش را کسان دیگر بفهمند و از اطلاع

(۱) مفاتیح الجنان ص ۵۹۶

(۲) سورة البقره، آیه ۲۶۴

(۳) و (۴) اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶ باب الاخلاص

آنها خوشحال شود، در حقیقت با این عملش آنها را دارد پرستش می کند.  
و به تعبیر دیگر معنی آیه این است که از شرک خالص شوید و در عمل و عبادت موحد واقعی باشید و از این جا رابطه این آیه با آیه قبلی روشن می شود.

تبارك الذی بیده الملك - فزون باد خیر و برکت آن خدائی که همه اقتدارها در دست اوست یعنی توحید در فاعلیت... لیبلوکم ایکم احسن عملا - تا شما را در آزمون بهترین عمل قرار دهیم یعنی توحید در عبادت و توحید در عمل و اگر انسان به توحید در فاعلیت، ایمان واقعی داشته باشد که واقعاً زمام همه امور در دست اوست، حتماً از اسباب، چشم پوشیده و توجهش به مسبب الاسباب خواهد بود. چون او معتقد است که همه خیرها بدست خداست و هرگز غیر خدا را قبله خودش و معبود خودش قرار نمی دهد و در مقابل وقتی که انسان کاری را برای غیر خدا انجام می دهد، در واقع از نظر توحید در فاعلیت لنگ است، و از باب این است که برای غیر خدا، در مقابل خدا استقلال و شخصیتی قائل است و گمان می کند که او هم مثل خدا، خیر را زیاد می کند.

بعضی در جمله معروف «ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین» (۱) فقط توجهشان به اثر اجتماعی این ضربت است، از این جهت که این ضربت اسلام را از شر دشمنان نجات داد، شکی نیست که ضربت شمشیر علی واقعاً این چنین کاری انجام داد.  
ولکن آنچه که از نظر معنی، آن ضربت را با ارزش می کند، کمال اخلاصی است که علی (ع) در وارد کردن چنین ضربتی دارد.

در روایت نیز در مورد آیه شریفه «لیبلوکم ایکم احسن عملا» بهمین دو نکته ای که عرض کردم تکیه شده است، یکی مسأله اخلاص در عمل، و دیگری مسأله عقل و معرفت. یعنی عمل نیکوتر عملی است که با خلوص نیت بیشتر و احساس عظمت و خشیت بیشتری توأم باشد.

مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی (۲) در باره آیه شریفه: «لیبلوکم ایکم احسن عملا» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «لیس یعنی اکثر عملا ولكن

(۱) یک ضربت شمشیر علی در روز خندق برتر است از عبادت جن و انس منتهی الآمال ج ۱ ص ۸۷

در باره جنگ خندق

(۲) اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶ باب الاخلاص

اصوبکم عملاً» اشتباه نکنید، احسن عملاً غیر از اکثر عملاً است، مقصود این است که عملتان چقدر درست تر و حقانیت بیشتری داشته باشد.

«و انما الاصابة خشية الله» اصابت بستگی دارد که چقدر توأم با خدا ترسی باشد، چون خدا ترسی دنباله خداشناسی است. «اخوفکم من ربه اعرفکم بره» هر که خدا را بیشتر بشناسد، عظمت الهی را بیشتر درک می کند و خوفش از پروردگار بیشتر می شود «والنیة الصادقة والحسنة» و نیت پاک و خالص (که قبلاً توضیح دادیم).

بعد حضرت فرمود: «الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل».

باقی ماندن بر عمل که خالص بماند، از خود عمل، مشکل تر است، یعنی بسا ممکن است که انسان عملی را خالصاً و مخلصاً انجام دهد ولی بعداً آنرا از خلوص بیاندازد، مثلاً برای اینکه مورد ستایش قرار گیرد، عمل خود را در میان مردم بازگومی کند.

و سپس فرمود: «والعمل الخالص الذي لا تريد ان يحمدك عليه احد الا الله».

عمل خالص آن عملی است که نخواهی برای خاطر آن عمل مورد ستایش قرار گیری و جز از خدا انتظار ستایش نداشته باشی، اگر عملی بکنی و یک گوشه چشمت هم به این باشد که مردم ترا خوب بدانند، آن عمل، عمل خالص نخواهد بود.

آنگاه فرمود: «والنیة افضل من العمل، الا وان النية هي العمل».

این مضمون را در احادیث دیگر هم داریم که: «نية المؤمن خير من عمله» (۱) نیت مؤمن از عملش افضل است.

عمل انسان مثل خود انسان است چون انسان یک شخصیتی دارد و یک شخصی، شخصیت انسان به روح انسان است، به ملکات و معارف انسان است، و لکن شخص انسان همین تن انسان است، که سعدی هم می گوید: «تن آدمی شریف است بجان آدمیت» عمل انسان هم همین جور است روح و شخصیتی دارد و اندام و شخصی، روح و شخصیت عمل انسان، نیت انسان است، اندام و شخص عمل هم، پیکر عمل است مثل خم و راست شدن، رفتن ها سفر کردن ها و امثال اینها.

و به فرموده امام علیه السلام روح عمل از خود عمل افضل است، یعنی روح عمل از اندام عمل مهم تر است بلکه اصلاً عمل یعنی نیت و بعد حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

«قل کل يعمل علی شا کلتہ» (۱) اصلاً انسان آنگونه عمل می کند که در نیت دارد، یعنی عمل نمودار نیت است، پس اصل کار نیت است.

حدیثی دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد شده است که وقتی از حضرت معنای «ایکم احسن عملاً» را سؤال کردند، فرمود: «ایکم احسن عقلاً» (۲) در این حدیث به جنبه معرفت توجه شده است، آن کسی که عقلش بیشتر و کامل تر است، عملش ارزشمندتر است.

در روایتی هست که شخصی از حدود کوفه خدمت امام صادق (ع) آمد و در ضمن سخن، از یک عده مردم کوفه تعریف کرد، که اینها مردمان خوبی هستند، چنین اند و چنان... بعد از اینکه حرفهایش تمام شد حضرت فرمود: عقلشان چقدر است؟ گفت آقا من دیگر این را فکر نکرده بودم...

داستانی را از بعضی از علمای قم شنیده ام که در زمان مرحوم میرزای شیرازی - میرزای بزرگ حاج میرزا محمدحسن که در علم و عقل و تقوی و مخصوصاً در صفا و معنویت ممتاز بود و ظاهرش هم نشان نمی داد - شخصی، ملای یکی از شهرستانها بود، بعضی از دوستانش گفته بودند که ما نامه ای خدمت میرزا نوشته و بعد از معرفی این شخص از نظر صلاحیت علمی و تقوایی، درخواست کردیم که شما به نحوی از این شخص تأیید کنید و لکن مرحوم میرزا جواب نامه را نمی دهند، نامه ای دیگر می نویسند باز بدون جواب می ماند. تا بالأخره آن شخص که این نامه ها را نوشته بود حرکت کرده و در سامراء خدمت میرزا شرفیاب شده و از ایشان پرسید، آیا به حرف ما اعتماد نکردید که نامه ها را بدون جواب گذاشتید؟ فرمود چرا من همه را قبول کردم، و لکن شما در نامه ها همه اش از علم و تقوای او نوشته بودید ولی اصلاً از عقلش چیزی ننوشته بودید که چقدر عقل دارد و عقلش در چه حد است؟ علم و تقوای ملاً برایش کافی نیست، عقل و فکر و دوراندیشی و ادراک شرایط زمان خودش و شناخت مردم هم لازم دارد، اینها مهم است، اگر ملائی در عین عالم و با تقوی بودن، ساده دل باشد فایده اش چیست؟ ابزار دست شیادها شدن، یعنی ابزاری از اسلام در دست ضد اسلامها، ابزاری از علم و تقوا در دست فاسق و فاجرها، شما از این مسئله مهم هیچ اسمی نبرده بودید من نمی توانم کسی را فقط به

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶ باب الاخلاص

(۲) المیزان ج ۱۹ ص ۳۵۵ نقلاً عن مجمع البیان

دلیل دارا بودن علم و تقوی تأییدش کنم چون برای من مشخص نیست که از نظر عقل و تدبیر و هوشیاری و درک شرایط زمان و شناخت مردم، در چه حدی است. درست است که برای خودش آدم خوبی است، اما من نمی‌توانم مقدرات اسلامی مردم را به دست کسی بدهم که مقدار عقلش برای من محرز نیست.

در حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: من از فقر برای امتم نگران نیستم (۱) یعنی اگر روزی دچار فقر اقتصادی بشوند من نگران نیستم که این خطری ایجاد نمی‌کند، ولی اگر دچار فقر تدبیر و فقر فکر و عقل بشوند، آنست که امت مرا به خطر خواهند انداخت.

و لذا اینجا هم فرمود: «ایکم احسن عملا» بعد فرمود: آن کسی که عقلش بیشتر باشد، معرفتش بیشتر است، معرفتش که بیشتر شد خداترسی اش بیشتر است، خداترسی اش که بیشتر شد خلوص نیتش بیشتر است، پس همه اینها به یکدیگر مربوطند بعد حضرت در دنباله جواب فرمود: «واتممکم عقلا و اشدکم خوفا» «احسن عملا» یعنی کسی که عقلش بیشتر باشد و از خدا بیشتر ترسد.

«واحسنکم فیما امرالله و نهی عنه نظرا» در آنچه که خدا امر یا نهی کرده، بهتر و نیکوتر دقت و فکر کند تا شناسائی و معرفت بهتری پیدا کند.

«و ان کان اقلکم تطوعا» (۲) اگر چه کمتر عمل می‌کند، اما خوبتر عمل می‌کند.

«و اروع عن محارم الله و اسرع فی طاعة الله» (۳) بهترین عمل از آن کسی است

که عقلش بهتر و ورع و خود داریش از محرمات بیشتر و در اطاعت پروردگارشتابگرتر باشد. یک وقت خدمت مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی بودم، گاهی اوقات می‌دیدم که ایشان نماز ظهر یا نماز عصر می‌خواند، سجده و رکوع او طولانی نبود و بسیار ذکر نمی‌گفت، مثلاً در رکوع سه بار ذکر می‌گفت، یا در قنوت خیلی طول نمی‌داد، ولی وقتی در قنوت می‌گفت: «رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین» من حس می‌کردم که از آن اوج روحش بود و معلوم بود که به تمام وجودش سرایت می‌کند من می‌دانم یک دعا یا ذکر کوچک این مرد

(۱) نهج الفصاحة، ص ۵۴۰

(۲) تفسیر نوالثقلین، ج ۵ ص ۳۸۰ ح ۱۲

(۳) تفسیر نوالثقلین، ج ۵ ص ۳۸۰ ح ۱۳

ارزشش بیشتر است از یک دعای ابوحزمه ثمالی که کسی مثل من از اول تا به آخرش بخواند، این کیفیت و خصوصیت عمل است، دو رکعت نماز خواندن توأم با معرفت و خوف خدا و با حضور قلب و در نهایت اخلاص، ارزش دارد به یک عمر زیاد نماز خواندن.

بقیه دارد



بقیه (یوم الله دوازده فروردین) ﴿۳﴾

پیرایه شرقی و غربی زدوده - نه یک کلمه کمتر که به اسلام ضربه ای وارد آید و نه یک کلمه بیشتر که در مفهوم اسلام اصیل نفوذ شود - و هر نوع پساوند و پیشاوندی حذف و از ملی گرایی و آزادی غربی و گرایش شرقی پالایش گردید، در این روز پایه حکومت اسلام بر اساس قرآن کریم و اسلام جمهورنه اسلام این و آن و یا این گروه و آن گروه، گذاشته شد، همان اسلامی که ۱۴۰۰ سال در طول تاریخ از فراز و نشیبها گذشته و خود را از دستبرد قدرتها و دشمنان دانا و دوستان نادان حفظ کرده است، همان اسلامی که جز قرآن و عترت چیز دیگری را راهنما نمی داند، در این روز این نظام اسلامی، پایه گذاری شد و تاریخ را در این کشور و منطقه و به تدریج در جهان جهت الهی بخشید، با گذشت پنج سال، جهت گیری این حادثه در آن چنان وضعی مشخص گشت که قدرتهای بزرگ شرق و غرب در برابرش جبهه گرفته و برای مبارزه با آن از هیچ کارزشت و خلاف انسانی خودداری نکردند، اما چون تکیه آن به حضرت الهی بود روز به روز به عکس خواست دشمنان نتیجه بخشیده شد و اسلام در این کشور تثبیت و در منطقه و جهان راه خود را باز و آهسته آهسته پیش می رود، به امید روزی که جهان زیر پوشش قرآن و نظام اسلامی از شر همه شیاطین کوچک و بزرگ خلاص شده و بندگان خدا تنها بنده خدا باشند.

والسلام

مدیر مسئول